

جزوه مسابقه پاکلی "اثرات دنیوی عبادت و تقوا- شماره سه"- اردیبهشت ۱۴۰۳

مقدمه

الف) نگاه این جزوه - که طی چند شماره به صورت مسابقات پیامکی کوتاه و مختصر، در گذشته، حال و فرصت های آتی در اختیار شما همکاران و دانشجویان گرامی مرکز مهدیه قرار گرفته، می گیرد و خواهد گرفت-، به کل مسأله عبادت است و نه عبادت خاصی مانند نماز یا روزه. ب) بعضی از دلایل مطروحه در این جزوه به دلیل وضوح و قابل پذیرش بودن برای هر فطرت پاکلی، به صورت مختصر بیان شده است. ج) قسمتی از مطالب این جزوه که از کتب استاد شهید مطهری استخراج شده به دلیل آنکه غالباً متن سخنرانیهای آن فخر جهان تشیع می باشد، طبیعتاً با رعایت کلیه اصول ادبی نگارش، بیان نشده است. د) مطالعه مطالبی از این دست راهی است از راههای حل مسأله عبادت و ایجاد انگیزه لازم برای انجام آن؛ چرا که ایجاد تغییر و اصلاح رفتار نیازمند عوامل متعددی نظیر عوامل اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، خانوادگی، روانی و ... می باشد. ه) جهت تسلسل مطالب و یادآوری؛ جزوه های شماره یک و دو این مسابقه که به ترتیب در شهریور و آذر ماه سال ۱۴۰۲ برگزار شد، در فایل روابط عمومی در فایل مشترک واحد ها قابل دسترس همکاران و دانشجویان گرامی مرکز می باشد.

ادامه مطالب:

۸) باطن، هدف و آخرین منزل عبودیت، ربوبیت است. [قبل از پرداختن به این موضوع، باید فرق میان عبودیت و عبادت روشن شود. عبودیت و عبد خدا بودن یعنی تسلیم محض بودن در برابر خدا؛ اینکه انسان در هر زمان و هر شرایطی که قرار بگیرد، ببیند وظیفه الهی اش در آن لحظه و شرایط چیست و بدان عمل کند. ممکن است کسی عابد باشد و نماز و روزه و ظاهر اعمال عبادی را بجا آورد ولی عبد و بنده خدا نباشد و روح بندگی و تسلیم بودن محض در برابر خدا در او نباشد شیطان قبل از اینکه از بهشت رانده شود، عابد بود و خدا را عبادت می کرد و طبق بیان روایات، یک سجده اش ۴۰۰۰ سال طول کشید؛ ولی تسلیم و عبد خدا نبود؛ وقتی خدا به او دستور داد که به انسان ابوالبشر سجده کند، تکبر ورزید و از فرمان خدا سرپیچی کرد و گفت جنس من از آتش است و جنس او از خاک؛ پس من برترم و به او سجده نمی کنم.] حال که فرق میان این دو کلمه روشن شد، به بیان سخن گوهر باری از امام صادق (ع) در این رابطه و تفسیر آن از زبان استاد شهید مرتضی مطهری می پردازیم:

امام صادق(ع) فرمود: " الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ": عبودیت گوهری است که ظاهرش عبودیت است و کنه و نهایت و باطنش، آخرین منزل و هدف و مقصدش ربوبیت است. ربوبیت یعنی تسلط، صاحب بودن، خداوندگاری نه خدایی. نکته بسیار جالبی است. عبودیت و بندگی خدا خاصیتش این است که هرچه انسان راه بندگی خدا را بیشتر طی کند، بر تصاحب و قدرت و خداوندگاری اش افزوده می شود. تسلط بر چه؟ اولین درجه ربوبیت و خداوندگاری که در نتیجه عبودیت پیدا می شود این است که انسان مالک نفس خودش می شود و بر آن تسلط می یابد. دیگر، زمام اختیارمان دست خودمان خواهد بود. اختیار دامن مان، شکممان، زبانمان، چشممان، گوشمان، دستمان، پایمان، غضبمان را خواهیم داشت. دیگر، گوش به هر سخنی نخواهیم داد و بی عفتی، شکم پرستی، غیبت، نگاه ناروا و ... نخواهیم کرد. اصولاً تا مالک نفس خودمان نباشیم، آیا می توانیم مسلمان باشیم؟ مسلمان باید مالک نفس خودش باشد. دومین درجه ربوبیت و خداوندگاری که در نتیجه عبودیت حاصل می شود، این است که مالک خاطرات نفس خودمان خواهیم شد؛ یعنی قدرت تمرکز ذهن و حضور قلب افزایش می یابد. مگر در حدیث نداریم که فرمود: نماز بدون حضور قلب، قبول نیست یعنی رشد آفرین نیست؛ ما را به جایی نمی رساند و خاصیتی ندارد؛ فقط رفع تکلیف است. در نماز مرغ فکر و خیالمان همه جا سیر می کند یک وقت به خود می آییم که گفته ایم: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. از بس هم زیاد نماز خوانده ایم، قهراً عادت شده است، اشتباه نمی کنیم و به طور خودکار از الله اکبر تا السلام علیکم می رویم و تمام می کنیم بدون اینکه هیچ بفهمیم. نگوئید نشدنی است. خیر؛ شدنی است. اگر کوشش کنیم که در راه عبودیت قدم برداریم، واقعاً می توانیم نمازی بخوانیم که اگر پنج دقیقه طول بکشد، در تمام این مدت پنج دقیقه، فقط متوجه خدا باشیم و تا جایی پیش برویم که مانند بعضی از اولیاء خدا از اول شب تا صبح یکسره عبادت کنیم و به هیچ چیز غیر از خدا التفات پیدا نکنیم. آنچنان غرق در عبادت شویم که حتی بیخ گوشمان داد و فریاد هم بکنند، نشنویم و متوجه نشویم و تمرکز ذهنمان را تا حد اعلی ارتقاء بدهیم. ممکن است بگوئید که ما حضرت علی(ع) یا امام ساجد(ع) نمی شویم که نمازهای آنگونه بخوانیم. [استاد شهید مطهری در ادامه می فرماید:] بنده خودم در طول عمرم افرادی را دیده ام – البته نه در آن حدّ و درجه – که برای من محسوس بود که از زمانی که شروع به نماز خواندن می کنند، تا آخر نماز، چنان غرق در ذکر خدا و یاد خدا می شوند که واقعاً متوجه اطراف خودشان نیستند. اگر انسان به اولین درجه ربوبیت که همان تسلط بر نفس است نرسد، یقین بدانند که عبادت هایش مقبول درگاه الهی نیست لذا تقوای الهی که همان قدرت تسلط بر نفس است طبق فرمایش حضرت علی(ع) یک خاصیتش این است که انسان را از محرّمات الهی نگهداری می کند و خاصیت دیگرش این است که خوف خدا را در دل انسان جایگزین می کند لذا مثلاً عبادت روزه را انجام می دهیم تا به قول قرآن به ملکه تقوا نائل شویم یعنی به قدرت تسلط بر نفس برسیم. قرآن کریم می فرماید: ای اهل ایمان! از نماز و صبر – که به روزه تفسیر شده است – کمک بگیرید (بقره – ۱۵۳). تعبیر بسیار عجیبی است. به ما می گویند از نماز استمداد کن؛ از روزه استمداد کن؛ یعنی تو نمی دانی که این نماز و روزه چه منابع نیرویی هستند! خواسته اند شما را به این

منابع نیرو هدایت کنند. برای اینکه به نفس و روح خودتان مسلط بشوید، نماز بخوانید و روزه بگیرید؛ لذا محال است انسان عبادتش را درست انجام بدهد ولی به خدا نزدیک نشود؛ به بصیرت و ایمان و روشنایی اش افزوده نگردد لذا مرتباً عبادت می کنیم برای اینکه همیشه یادمان باشد که بنده هستیم و خدایی داریم و چون بنده هستیم، پس وظایفی داریم و قانون عادلانه خدایی در دنیا وجود دارد که باید به این قانون، عمل شود. وقتی این تذکر و تلقین در روح انسان وجود داشت، جلو معصیت و گناه او را می گیرد. می خواهد ظلم کند، نماز جلو چشمش مجسم می شود و می گوید: "تو که اعلام عبودیت کردی! تو که گفتی من رها نیستم! پس چرا می خواهی ظلم کنی؟! " لذا عبادت، واجب شده است تا چنین نیرویی در روح انسان ایجاد بشود و در اثر این نیرو که تجدید عهد با ایمان است، دائماً ایمانش تجدید گردد و این ایمان مانع گناه کردن بشود. درجات بالاتری هم برای ربوبیت وجود دارد که در سایه عبودیت حاصل می شود به این صورت که یک انسان مستجاب الدعوه - لاقل در باره خودتان - می شوید. می توانید روحتان را از بدنتان بی نیاز و مستقل کنید به گونه ای که خود را بر بدن، مسلط ببینید. باور کردن این مسائل برایمان سخت است. حق داریم؛ زیرا خیلی از این مراحل، پرت هستیم. ما همان قدم اول عبادت را طی نکرده ایم تا همان مقدار اثراتش را ببینیم. به عنوان مثال اگر واقعاً یک ماه مبارک رمضان به معنای واقعی، روزه بگیریم یعنی ضمن پرهیز از محرّمات روزه مانند خوردن و آشامیدن، تمام تلاشمان را مصروف داریم که غیبت نکنیم، فحش ندهیم و نشنویم، لهو و لعب نشنویم، چشم به ناموس مردم خیره نکنیم، خیانت نکنیم، لغو نگوئیم و جز حرفی که مورد نیاز زندگی دنیا و آخرت ماست، حرف دیگری نزنیم. قدم به طرف خیانت و ظلم برداریم. در مقابل، این ماه را ماه اطعام و دلجویی و محبت و احسان و خدمت قرار دهیم، خواهیم دید در پایان ماه، فرد دیگری شده ایم و به اولین اثرات عبادت که تسلط بر نفس است، نائل خواهیم شد. اگر به این نتایج نرسیدیم، بقیه اثرات عبادت را انکار کنیم. حتی می توانید روی بدن خودتان اثر بگذارید، اعجاز کنید، کرامت کنید مثلاً می توانید یکساعت جلوی حرکت قلب خود را بگیرید ولی نمیرید! درجات بالاتری هم هست که از سطح فکر و فهم ما خیلی بالاتر است و آن این است که انسان در اثر عبودیت و بندگی خدا و تذلل، به جایی برسد که در جهان هم بتواند تصرف کند یعنی بتواند به اذن الهی مثلاً یک کور مادر زاد را شفا دهد؛ یک بیمار را از راه روحی معالجه کند اما این مراحل از ما خیلی دور است. حضرت علی(ع) از آن بنده هایی بود که به این قدرت رسیده بود. [این است که خداوند در حدیث قدسی در باره انسان و قابلیت خلیفه شدن و خدایی و ربّانی شدن او می فرماید: ای بنده من! مرا فرمان بر تا تو را همانند خود سازم. من حیّ نامیرایی هستم و تو را نیز زنده نامیرایی می سازم. من به هر چه فرمان دهم، خواهد شد؛ تو را نیز چنان کنم که به هر چه فرمان دهی، انجام پذیرد.]

در اینجا دو نکته را باید تذکر داد. نکته اول اینکه این عبودیت که نتیجه اش تسلط است، هیچگاه باعث غرور و منیت و خودبینی نخواهد شد. ابدأ خودبینی با عبودیت سازگار نیست. آن بنده ای که برای ربوبیت بندگی کند، کارش به جایی نمی رسد. عبودیت جز تذلل و خاکساری چیز دیگری نیست. حضرت علی(ع) می فرماید: "خدایا

این افتخار برای من بس که بنده تو باشم و این عزت و شرافت برای من بس که تو ربّ و خداوندگار و پروردگار من باشی. "چه خوب می گوید ابو سعید ابی الخیر:

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند؟
فرزند و عیال و خانمان را چی کند؟
دیوانه کنی (۱)، هر دو جهانش بخشی (۲)
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟
(۱): یعنی او را شیفته و مجذوب خودت کنی
(۲): یعنی همان ربوبیت را می گوید

آنکس که مجذوب تو می شود چه اعتنایی به این ربوبیت ها دارد که بخواهد منیت و غرور و تکبر پیدا کند؟!

نکته دوم اینکه آیا کسانی که از خارج از مسیر اسلام و با ریاضت و سختی، روح خویش را تقویت می کنند و کارهای خارق العاده انجام می دهند مورد تایید هستند؟ و فرق اینان با عارفان الهی در چیست؟ پاسخ این پرسش این است که: ریاضت، مفهومی است که در ادبیات آیات و روایات نیز شواهدی برای آن وجود دارد و در سیره عرفا و علمای راستین نیز وجود دارد. اما ریاضتی مورد تأیید دین است که در چارچوب قوانین شرع و قواعد عقل باشد. بنابراین ریاضت فردی که از جاده اسلام خارج شده، نه در هدف و نه در روش، مورد تأیید نیست. میان عارف و مرتاض تفاوت های زیادی وجود دارد که به مهم ترین آنها اشاره می کنیم:

تفاوت در هدف: هدف عارف در وهله اول بندگی و عبادت خداوند و در وهله بعد شهود حق متعال و جلوه های وجودی اوست. کوچک ترین خللی در اخلاص عارف و انگیزه او باعث می شود در مسیر سیر و سلوک، متوقف و یا منحرف شود. اما مرتاض، لازم نیست هدف خاصی داشته باشد. او می تواند از ریاضت، هر هدفی را دنبال کند و هیچ تعارضی هم با ریاضت او نداشته باشد. پول، مقام، قدرت و یا هر چیز دیگری می تواند هدف مرتاض باشد.

تفاوت در روش: عارف از راه تزکیه نفس سعی می کند به هدفش دست پیدا کند اما مرتاض از راه تقویت نفس، خود را به هدفش می رساند. میان تزکیه نفس و تقویت نفس، تفاوت زیادی وجود دارد. تزکیه نفس منجر به تقویت نفس می شود اما راه های تقویت نفس منحصر در تزکیه نفس نیست.

فیض الهی: چیزهایی که به مرتاض در مسیر ریاضت داده می شود، معلول قوانین ثابت و طبیعی است. همانطوری که اگر کسی جسم خود را طبق برنامه مشخصی در مشقت و کار قرار دهد، ورزیده و قوی می شود. روح نیز با تمرکز و تلاش، تقویت می شود اما فیوضاتی که نصیب عارف می شود حاصل عنایت مستقیم خداوند است.

شریعت محوری: مرتاض در فعالیت های خود لازم نیست هیچ چارچوبی داشته باشد. به عبارت دیگر در انتخاب ریاضت ها هیچ ملاک و معیار بیرونی ندارد بلکه به هر وسیله ای می تواند به هدف خود برسد. اما عارف حتی در بالاترین مراتب عرفانی نیز از چارچوب شریعت و احکام الهی خارج نمی شود.

محدودیت در قدرت نمایی: همانطوری که گفته شد منشا قدرت مرتاض، قوت روح اوست و کارهایی هم که انجام می دهد در دایره توانایی روح اوست. بنابراین هر کاری از او بر نمی آید. مثلاً مرده را نمی تواند زنده کند. اما قدرت عارف از خود او نیست. بلکه متصل به قدرت لایزال الهی است. بنابراین به اذن خداوند هر کاری ممکن است به دست عارف بالله انجام شود.

کرامت: کرامت و کسب قدرت، هدف نهایی مرتاض است اما کرامت و کسب قدرت در عارف، هدف نیست بلکه دستاورد است. به عبارت دیگر عارف به دنبال کرامت نیست اما کرامت، تحفه آستان عارف است.

۹) افکندن محبت انسان های صالح و با ایمان در دل ها توسط خداوند: قرآن کریم می فرماید:

"کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، خداوند رحمان محبت آنها را در دلها می افکند." (مریم-۹۶). واقعیت این است که "ایمان و عمل صالح" جاذبه و کشش فوق العاده ای دارد. اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالیّه انسانی، تقوا و پاکی و درستی و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت تجلی کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیس، رباینده و کشنده هستند. حتی افراد ناپاک و آلوده، از پاکان لذت می برند. این طبیعی است و در حقیقت، نخستین پاداشی است که خدا به مؤمنان و صالحان می دهد که دامنه اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می شود. با چشم خود بسیار دیده ایم اینگونه افراد پاک هنگامی که چشم از جهان می بندند، دیده ها برای آنان گریان می شود هرچند ظاهراً پست و مقام اجتماعی نداشته باشند. همه مردم جای آنها را خالی می بینند. همه خود را در عزای آنها شریک محسوب می دارند. راستی حضرت علی(ع) نسبت به دیگران چه مزیتی دارد که ما این قدر شیفته او هستیم؟ علی(ع) با ما چه قوم و خویشی دارد؟ هیچ. علی(ع) با ما چه رابطه مادی داشته است؟ هیچ. خصوصیت علی(ع)، عبودیت و بندگی اوست. او یک بنده صالح کامل خداست. بنده ای است که جز در موضوع بندگی، در موضوع دیگری نمی اندیشد. بنده ای است که تمام مراحل ربوبیت و تسلط را که عرض شد، به حدّ اعلی طی کرده است. بنده ای است که همیشه خدا را در اعمال خودش حاضر و ناظر می بیند. آنچنان مستغرق در خدا و عبادت می شود که تیری که به پای مبارکش فرو رفته است و در حال عادی اگر بخواهند بیرون بیاورند، رنج می برد و شاید بی تابی کند، در حال نماز از بدنش بیرون می کشند و حس نمی کند. علی که علی است به واسطه این جهات است. علی به مرحله ای رسیده است که طی الارض و این جور مسائل برای او آب خوردن است. چرا بعضی انسان های جاهل نمی خواهند این مسائل را باور کنند؟! چرا نمی خواهند انسان را بشناسند؟! چرا نمی خواهند خدا را بشناسند؟! چرا تقرب به خدا را نمی خواهند بفهمند؟! چرا معنی عبودیت را نمی خواهند بفهمند؟! اگر کسی گفته "ولایت تکوینی"، یعنی این. نگفته است که خدا کار عالم را العیاذ بالله به یک انسان واگذار کرده است و خودش رفته گوشه ای نشسته؛ چنین چیزی محال است. ولایت تکوینی یعنی اصلاً قدم اول عبودیت، ولایت است ولی درجه به درجه. (ولایت یعنی تسلط و قدرت). درجه اولش این است که مالک این دست می شوید؛ مالک این چشم می شوید؛ مالک این گوش می شوید؛ مالک پای خودتان می

شوید؛ مالک غرایز خودتان می شوید. قدم به قدم پیش می روید تا می رسید به آنجا که یک تسلطی هم بر جهان تکوین پیدا می کنید. دیگر این حرفها را ندارد. این حرفها منتهای بی شعوری و بی معرفتی است. ما علی(ع) را به این جهت دوست داریم و شیفته اش هستیم که در فطرت بشر این موضوع نهفته است. علی(ع) یعنی آن که از خود بیخود شده است. آن که دیگر، خودی در جهان او وجود ندارد. هرچه هست خداست و جز خدا چیز دیگری در بساط او نیست. رسول اکرم(ص) فرمود: "هر کس که می خواهد بدون آنکه مالی در کف داشته باشد، بی نیاز باشد و بدون اینکه فامیلی و عشیره ای و خَدَم و حَسَمی داشته باشد، عزیز و محترم باشد و بدون آنکه در رأس یک قدرت اجتماعی باشد و پستی را قبضه کرده باشد، مهابت و صلابت داشته باشد، راهش این است که خود را از خواری معصیت و گناه خارج کند و به عزت طاعت پروردگار خود، پیوند کند." البته شک نیست که مال، انسان را بی نیاز و عشیره و فامیل خوب و همراه، انسان را حمایت کرده؛ در نتیجه انسان در جامعه، احترام پیدا کرده و در دست داشتن قدرت اجتماعی بر مهابت انسان می افزاید ولی تمام اینها به حکم آنکه ابزارها و وسایل مادی است، محدود است یعنی برای همه میسر نیست که آنقدر مال داشته باشند که از همه چیز بی نیاز باشند[- و اصولاً مال نمی تواند، همه نیازهای انسان را برآورده سازد-] و یا آنقدر عشیره و فامیل خوب داشته باشند که در سایه حمایت آنها محترم زیست کنند و قدرت های اجتماعی که قهراً محدود است و در اختیار افراد معینی است نه در دست همه؛ ولی خداوند متعال یک نوع بی نیازی و غیرت و مهابتی دیگر در میان همه مردم به طور متساوی تقسیم کرده که همه می توانند از آنها برخوردار شوند فقط اندک معرفت و زحمت لازم دارد و آن عبارت است از تحصیل اصول محکم در زندگی بر مبنای خداشناسی و تقوا و دیانت. آدم خدا شناس و متقی و سلیم النفس که اهل عقیده و مسلک و شخصیت اخلاقی و معنوی است، خود به خود در نظر همه محبوب و محترم است. در عین محبوبیت، عظمت و جلال و مهابت دارد و در عین حال هر وقت احتیاج و نیازی پیدا کند، همه مردم او را مثل خود و برادر خود می دانند. در زندگی و سعادت همه مردم شریک است. آری! نعمت های مادی، محدود و قسمت شده است. اگر انسان محور آرزوهایش حوائج مادی باشد، هیچ وقت به آنها نمی رسد زیرا به هر آرزویی که برسد، آرزویی بزرگتر در جلو چشمش نمایان می شود و دائماً احساس اضطراب و نگرانی می کند. اطمینان و رضایت خاطر که رمز سعادت است، هیچ وقت برایش دست نمی دهد ولی امور معنوی و روحانی، روح بشر را قانع می کند و به او رضایت خاطر و اطمینان می دهد. این است که بزرگان گفته اند: مَثَل آرزوهای باطل دنیوی، مَثَل آب شور است نه تنها انسان را سیراب نمی کند و رفع تشنگی نمی نماید، بلکه تشنگی و عطش وی را اضافه می کند و شخص، بیشتر می آشامد تا آنجا که او را می کشد:

آن شنیدستی که در صحرای غور پارسالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور

اینها را بزرگان گفته اند تا ما را از مدار طمع و گرداب حرص خارج سازند و زندگی ما را روی اصول صحیح و سعادت‌مندانانه تنظیم کنند. نخواستند ما را نسبت به نوامیس زندگی لاقید نمایند که تنبلی پیش بگیریم و تن به هیچ کاری ندهیم. اصول زندگی و حرکت در صراط مستقیم زندگی که سلسله مقدس انبیاء اولین و بهترین راهنمای آن هستند، غیر از این است که انسان در گرداب حرص و طمع بیافتد و دیوانه وار به دنبال اندوختن ثروت برود بدون آنکه هدفی صحیح و مشروع از این اندوختن داشته باشد. این گونه ثروت اندوزیها گذشته از اینکه از نظر حقوق اجتماعی و پایمال کردن حق اجتماع، گناه محسوب می شود، از جنبه فردی و شخصی نیز جز وبال و نکبت و تحمل رنج، چیزی نیست زیرا فردی که عمری رنج می کشد و متحمل مشقت ها می شود و همه وقتش صرف جمع کردن و اندوختن می شود، زمانی را برای خودش باقی نمی گذارد که در آن زمان، به مطالعه و تماشای تماشای خانه جهان پردازد و چیزی از معنا و روح زندگی درک کند و حتی فرصت پیدا نمی کند که از همان مال، استفاده مادی ببرد. پس در حقیقت، نصیب این آدم همه، رنج و مشقت بوده به علاوه شقاوت ها و مسؤولیت های اخروی. حضرت علی(ع) فرمود: "بعضی مردم هستند که مورد تعجب می باشند و آنها کسانی هستند که در دنیا به واسطه بخل و خست، مانند فقرا زندگی می کنند و در قیامت باید مانند ثروتمندان، حساب بدهند." که از کجا آوردی؟ و چرا اندوختی و مصرف نکردی؟ و یا چرا در فلان مصرف باطل مصرف کردی؟ و عجیب این است که همان فقری که از آن می ترسند به واسطه بخل و خست، زودتر به آن مبتلا می شوند و از همان غنا و بی نیازی که محبوب و معشوق آنهاست، روز به روز دورتر می شوند زیرا به خاطر بخل و خست با داشتن مال و ثروت زیاد، نه غذای خوب می خورند و نه لباس خوب می پوشند و نه وسایل خوب برای زندگی خویش فراهم می کنند. آری! این است معنای اینکه انسان از جاده راست و صراط مستقیم زندگی خارج شود و در گرداب بیماری هایی نظیر بخل و حرص و حسد و طمع و جنون شهوت و شهرت و غیره بیافتد. بزرگان بشر نخواستند ما را از موهبت ها و نعمت های خدا محروم سازند بلکه خواسته اند دست ما را بگیرند و از گرداب، نجات دهند.

۱۰) عبادت سبب تقویت ایمان به خدا و در نتیجه باعث می شود که انسان روحیه سالمی پیدا کند: زیرا وجود آدمی مانند یک درخت بارده و ثمر بخش است؛ اگر سالم و بی عیب باشد خرم و با نشاط است؛ میوه ها و شکوفه ها می دهد؛ بر سرها سایه می افکند؛ رهگذران در سایه اش از رنج آفتاب می آسایند. همین درخت ممکن است دچار حوادث و بلایایی شود؛ تا مادامیکه آفت و آسیب به ریشه درخت اصابت نکرده و روحیه انسان، سالم و با نشاط و امیدوار باشد، جای نگرانی نیست زیرا می تواند هر نقصی را جبران کند. مصیبت آن وقتی است که آفت به ریشه درخت بخورد. اگر خدای ناخواسته آدمی در ناحیه روح و قلب و احساسات، پژمرده و افسرده باشد، ناراضی و ناخشنود باشد، به جهان بدبین باشد، خودش را تک و تنها و بی غمخوار و مددکار ببیند، دیگر همچو شخصی نه برای خودش و نه برای دیگران مفید خواهد بود. این چنین زندگی با مرگ چندان تفاوتی ندارد هر چند هزاران برگ و نوا داشته باشد. در قرآن کریم این تعبیر، زیاد آمده که خسران و بدبختی آنجاست که آدمی در ناحیه معنی و روح

ببازد. باختنِ اثرات و ثمرات زندگی، چندان اهمیت ندارد هرچند که مایه تأسّف است. اگر زندگی باشد، همیشه اثرات و ثمرات دارد ولی خدای ناخواسته اگر آدمی مثلاً امید و رجاء خود را ببازد، اهمیت فوق العاده دارد. بالاتر از آن، هنگامی است که ایمان و معرفت خود را ببازد زیرا ایمان است که منبع امید و رجاست. ایمان است که توکل و اعتماد و امیدواری می آورد. آدم با ایمان هیچوقت خودش را تک و بی مددکار و بی غمخوار نمی بیند. همیشه در نماز می گوید: "خدایا تو را می پرستیم و از تو مدد می خواهیم." آدم مؤمن می گوید: "خدایا ما به تو توکل کرده ایم و به سوی تو بازگشت کرده ایم." آدم با ایمان فرضاً در اثر پیشامدهای روزگار، اگر صدمات و لطماتی ببیند، چندان نگرانی ندارد. در مورد این افراد باید گفت: "سر ایمان و عقیده و روحیه آنها سلامت باشد." قرآن کریم خطاب به رسول اکرم(ص) می فرماید: "بگو من هم مانند شما بشری هستم. - مثل شما خواب و خوراک و احتیاجات دارم. مثل شما میل و فکر و آرزو دارم. آنچه نوع بشر باید داشته باشد، من دارم با این فرق که - به من وحی می رسد که خدای شما و معبود شما یگانه است. بنابر این هرکس که امید لقاء پروردگار خود را دارد، لازم است عمل نیک انجام دهد و با خدا هیچ کس را شریک نسازد." (کهف-۱۱۰) دین و ایمان در عین اینکه در نواحی زیادی به امید و رجاء قوّت و وسعت می دهد، از طرفی هم جلو یک سلسله آرزوها را می گیرد و نمی گذارد آنها رشد کند. آدمی در ناحیه آرزو هیچگونه محدودیتی ندارد یعنی جلوی آرزو و خیال را نمی شود گرفت. گاهی انسان امر محالی را آرزو می کند. گاهی آرزو می کند که اتفاقی که در گذشته افتاده، چیز دیگری جایگزین آن شود. آرزو می کند که به ایام جوانی برگردد و الی آخر؛ لذا آرزو در ذات خود منطق و قاعده ندارد یعنی تابع منطق و قاعده عمل نیست؛ تابع قوانین عقل و فکر نیست؛ به همین دلیل لازم است اصلاح شود و تحت نظم و قاعده درآید. آرزوهای بی نظم و قاعده همانهاست که در زبان دین "آمال شیطانی" نامیده شده؛ همانهاست که آدمی را می فریبد و وقت و عمر او را تباه می سازد؛ نیروی خیال و فکر او را، وقت و فرصت او را بیهوده صرف می کند و لازم است این شاخه های اضافی درخت وجود آدمی، برچیده شود تا امید های واقعی و عملی قوّت و وسعت گیرد. لذا اگر بشر بخواهد در ناحیه امیدهای صادق و واقعی خود، موفقیت پیدا کند و در آن ناحیه، خود را رشد و نمو دهد، چاره ای جز این ندارد که با آرزوهای کاذب و خیالات واهی شیطانی مبارزه کند که آنها جز غرور و فریب چیزی نیست. قرآن کریم می فرماید: "شیطان وعده ها می دهد و آرزوهایی را در مردمی بر می انگیزد اما آن آرزوها امیدهای واقعی و صادق نیست؛ فقط غرور و فریب است." قرآن کریم همچنین می فرماید: "برای انسان جز به مقداری که سعی کرده و عمل نشان داده، نیست." اساس سعادت بشر در دنیا و آخرت، عمل است و سعی و کوشش. جهان، جهان حرکت و تکاپو و فعالیت است و یک قطره و یک ذره، بیکار نیست. انسان هم مثل همه موجودات دیگر، مدار و خط سیری دارد و اگر بخواهد به سعادت نائل شود باید مدار خود را طی کند. معمولاً افرادی که روح و روان سالم و با نشاط دارند، کمتر به تخیل و به هم بافتن آرزوهای دور و دراز و نامعقول می پردازند. همیشه عملی فکر می کنند و عملی آرزو می کنند یعنی آرزوهای آنها در جهت همان مداری است که در

آن زندگی دارند. روی بال و پر خیال نمی نشینند و آرزوی امور ناشدنی را نمی کنند؛ برعکس افراد سست اراده و ضعیف و مبتلا به بیماری روانی که خود را با خیالات، سرگرم کرده و کمتر به عمل و فعالیت می پردازند و به اصطلاح دینی مبتلا به "طول امل و آرزوهای نامعقول" می شوند. افراد ضعیف یک خاصیت دیگر هم دارند و آن اینکه زیاد آه کشیده و ناله می کنند. در فکر چاره و اصلاح کار خود نیستند. در وجود انسان یک مقدار معین نیروی مغزی و عضلانی وجود دارد که اگر به صورت خیالات واهی و آرزوهای دور و دراز و آه و ناله و پرحرفی مصرف شود، دیگر زمینه ای برای عمل مفید و مثبت باقی نمی ماند لذا افراد متفکر و مثبت و فعال، کمتر حرف می زنند و کمتر گرفتار خیالات واهی شده و کمتر آه و ناله و شکایت دارند.

(۱۱) عبادت و ایمان و تقوا به انسان قلب سلیم می دهد و قلب سلیم، سعادت دنیا و آخرت را

برایش به ارمغان می آورد؛ زیرا قرآن کریم آنجا که قیامت را وصف می کند، می فرماید: "روزی که نه مال و نه فرزندان به حال کسی سود نمی بخشد (شعرا- ۸۸)" زیرا مال و فرزندان زینت و کمال و مایه رونق همین زندگانی دنیا می باشند و بس. آنچه در آن جهان برای بشر سودمند است و موجب سعادت وی است، چیز دیگر است و آن "قلب سلیم" است. قلب سلیم یعنی دلی که هیچ نوع بیماری از قبیل کینه و حسادت و سایر صفات مذموم نداشته باشد؛ دلی که منور به نور معرفت خدا باشد و در آن شگنی و شرکی وجود نداشته باشد؛ دلی که گواهی دهد که جهان را صاحبی باشد خدا نام؛ دلی که حس کند لغو و عبث و بیهوده در جهان وجود ندارد و هیچگونه نیکی در آن گم نمی شود و بی پاداش نمی ماند و هیچ ظلم و بدی فراموش نمی شود و بدون کیفر نمی ماند؛ دلی که احساس نماید اگر فرضاً تأخیری در انتقام (الهی) هست ولی هرگز اصل انتقام محو و نابود نمی شود. دنیا محدود است و آخرت، نامحدود. دنیا محاط است و آخرت، محیط. دنیا متغیر است و آخرت، ثابت. دنیا کوچک است و آخرت، بزرگ. دنیا محل تزاخم و تصادم و برخورد و اصطکاک است و آخرت، وسیع و باز. دنیا تاریک است و آخرت، روشن. از این رو آنچه سرمایه حیات و زندگی دنیاست، نمی تواند سرمایه حیات و زندگی آخرت هم واقع شود زیرا چگونه ممکن است که مایه محدود برای نامحدود، مفید باشد و ابزار و وسیله کوچک و محاط، به کار چیزی که وسیع و بزرگ و محیط است بخورد؟ ولی سرمایه های آخرت علاوه بر آنکه سرمایه آخرت است، سرمایه زندگی دنیا هم هست زیرا نامحدود شامل محدود نیز می باشد و محیط، محاط را در بر دارد. آدمی از این جهان می میرد و به جهانی دیگر منتقل می شود؛ از این امور که از مواد و عناصر این جهان تشکیل یافته اند جدا می شود و آنها را وامی گذارد و می رود، ولی قلب سلیم و صفات عالی انسانی مانند خدا شناسی و محبت و انصاف و عدالت و راستی و درستی و ملکات فاضله علمی و عملی و اعمال صالحه که سرمایه های زندگی عالم آخرت می باشند، موجب سعادت و خوشبختی انسان در همین زندگانی دنیا نیز می باشند. آیا انسان بدون آنکه قلبش از شک و شرک پاک بشود و به نور معرفت خدا منور گردد، می تواند تا اعماق قلب و روحش خشنود و راضی باشد؟ آیا می تواند

حوادث زندگی را که بالطبع بالا و پائین و پستی و بلندی و نشیب و فراز دارد، همه را با آغوش باز و گرمی و حرارت استقبال نماید؟ یکی از دانشمندان می گوید: "بعضی از افراد با نیروی عقل برای خود اخلاقی ساخته اند و در پناه آن اخلاق عالی عقلانی، زندگی می کنند و کم و بیش از مشقت ها و سختی های زندگی کاسته اند. اینها دانسته اند که از قوانین و قواعد این جهان باید اطاعت کنند اما این اطاعت با ملامت و سنگینی همراه است که در قلب خود هیچگونه حرارت و شوقی ندارد و هیچوقت احساس اینکه این قوانین مانند یوغی به گردن آنهاست، از آنها جدا نمی شود اما در اخلاق مذهبی یعنی اخلاقی که متکی به خداشناسی و اعتقاد به خداوند یکتاست، این اطاعت سرد و غم انگیز جای خود را به استقبال و پذیرشی گرم که همه چیز زندگی را پر از لطف و شوق و صمیمیت و نشاط می سازد، وامیگذارد." امیر المؤمنین (ع) در فرمانی که به محمدبن ابی بکر مرقوم داشته اند می نویسند: "و نسبت به افراد رعیت، نرم و متواضع باش؛ با چهره باز و گشاده با آنها روبرو شو؛ حتی در نگاه و توجه چشم، رعایت عدالت را بکن و مبدا که در خطاب های خود فقط یک نفر را مورد توجه قرار دهی و چشمت را به صورت همان یک نفر بدوزی! زیرا اگر تنها اقویا را مورد توجه قرار دهی، آنها در تو طمع می بندند که تو را وسیله پامال کردن حق ضعفا قرار دهند و ضعفا از تو مأیوس می شوند. خداوند از جمیع اعمال بندگان چه کوچک و چه بزرگ، سؤال می کند." بعد این طور به سخن خود ادامه می دهد؛ می فرماید: "بدانید که مردمان با تقوا و خدا شناس، هم بهره دنیای نقد و هم آخرت آینده را برده اند؛ با اهل دنیا در سعادت دنیوی شرکت کرده اند؛ مسکن های خوب را سکنی گزیده اند و مأكولات خوب را خورده اند به علاوه لذت زهد و مناعت و قناعت را چشیده اند سپس با توشه ای کافی و سرمایه ای وافی به آن جهان منتقل می شوند و می دانند که فردای قیامت در جوار رحمت الهی می باشند و هرچه بخواهند و آرزو کنند، در آنجا وجود دارد و هیچگونه محدودیتی ندارند." قلب سلیم و نیت پاک و دل نورانی، سعادت دنیا را به سعادت آخرت متصل می کند؛ آدمی را از دایره محدود خود بینی خارج می کند؛ خالص برای خدا می گرداند؛ آن وقت است که از همین مال و جاه و ابزارهای دنیوی، خانه آخرت می سازد. رسول اکرم (ص) فرمود: "چه بهتر از اینکه مال حلال و پاک در دست آدم صالح و شایسته باشد."

مال اگر بحر دین باشی حمول	نعم مال صالح خواندش رسول
چیست دنیا؟ از خدا غافل شدن	نی قماش و خانه و فرزند و زن
آب در کشتی هلاک کشتی است	لیک آن در زیر کشتی، پستی است

۱۲) عبادت، انسان را به "خودآگاهی و خودشناسی" می رساند. فلسفه عبادت این است که انسان خدا را بیابد تا خودش را بیابد یعنی اگر انسان اهل عبادت باشد به خداآگاهی رسیده و این خدا آگاهی او را به خودآگاهی خواهد رساند. به عبارت دیگر، انسان فقط وقتی می تواند به خودش آگاه باشد که به خدا آگاه باشد و محال است کسی "خودآگاه" باشد ولی "خدا آگاه" نباشد. قرآن می فرماید: "هرکس خدا را فراموش کند، خودش را فراموش کرده است." دلیل این استدلال این است که طبق یک اصل فلسفی اثبات شده، علت فاعلی و موجد و

مُبدع هر شیء، مُقَوِّم ذات آن شیء است (یعنی قوام هر شیء به علت مُبدع و ایجاد کننده آن است) و از خود شیء به او نزدیکتر است. قرآن می فرماید: *نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ* (واقعہ - ۸۵): ما از خود شما به شما نزدیکتریم. نه فقط آگاهی ما به شما از آگاهی شما به خودتان بیشتر است، بلکه ذات ما از شما به شما نزدیکتر است؛ و این تعبیر قرآن خیلی عجیب است. هر چیزی خودش به خودش از هر چیز دیگری نزدیکتر است ولی قرآن می گوید خدا به هر چیزی از خود آن چیز نزدیکتر است؛ چون خدا نسبت به هر چیزی از خودش "خودتر" است. البته سطح این مطلب بسیار بالاست. حضرت علی (ع) می فرماید: خدا از اشیاء بیرون و جدا نیست ولی در عین حال داخل در اشیاء هم نیست. قرآن که می گوید انسان باید به خدا تعلق خاطر داشته باشد، به این دلیل است که خدا را کمال و نهایت سیر انسان می داند. سیر انسان را به سوی خدا می داند پس توجه انسان به خدا مثل توجه آن ذره است به نهایت کمال خودش مثل توجه یک دانه گندم به نهایت کمال خودش که تبدیل شدن به خوشه گندم است. رفتن انسان به سوی خدا، رفتن انسان به سوی "خود" است. رفتن انسان از "خود" ناقصتر به "خود" کاملتر است. پس تعلق انسان به خدا، تعلق به خود کاملتر است و جز با تعلق به خدا، آگاهی پیدا نمی شود؛ پس آگاهی به خدا مستلزم آگاهی بیشتر از خود است یعنی انسان هرچه که در عبادت و خلوت و ذکر خدا بیشتر فرو رود و توجهش به خدا بیشتر شود، آن وقت است که نفس خودش را بهتر می شناسد. انسان های مهذب - نه ریاکاران - از همین راه ها به خودآگاهی خاص عرفانی رسیده اند. اگر یک روانشناس هزار سال هم روانشناسی کند، به خودآگاهی واقعی نمی رسد. حضرت علی (ع) جمله عجیبی دارد می فرماید: تعجب می کنم از انسانی که وقتی چیزی - مثل یک انگشتری - را گم می کند، دائماً دنبالش است تا آن را پیدا کند ولی فکر نمی کند که خودش را گم کرده است! چرا نمی رود خودش را پیدا کند؟ ای انسان آیا تو نمیدانی خودت را گم کرده ای؟ برو خودت را پیدا کن. این از هر گمشده دیگر برای تو ارزش بیشتری دارد. نکته دیگر اینکه غرق شدن در آنچه عین "خود" او و کمال خود اوست، موجب احیای بیشتر ارزشها در انسان می شود و به همین دلیل کسانی که در مقامات عبودیت بالا می روند، همه ارزش های انسانی در آنها قویتر می شود. مثلاً عقل، عشق، قدرت در آنها قویتر می شود. "ما" بودن با انسان ها در آنها قویتر می شود زیرا همه اینها مظاهر ذات حق و صفات کمالیه حق هستند. عزت، کرامت، و مانند اینها صفات حق اند و وقتی که انسان به خدا نزدیک شد، این صفات که ارزش های انسانی است در او بیشتر می شود. نکته دیگر اینکه چون خدا لایتناهی و نامحدود است، لذا سیر الی الله انتها ندارد یعنی حتی اگر پیامبر (ص) که کامل ترین بشر است تا ابد هم در این مسیر حرکت کند، سیر او به پایان نمی رسد. خدا یک وجود پایان ناپذیر است و این تنها میدان بی پایان بشر است و این است سرّ صلوات هایی که به پیامبر (ص) می فرستیم. [یعنی این صلوات ها دائماً مقام آن حضرت را نزد خدا بالاتر و بالاتر می برند و این راه، انتها ندارد]. پیغمبر (ص) هم *أَنَا فَأَنَا* در حال رفتن و حرکت است و الی الابد هم که برود، این راه به پایان نمی رسد.

ادامه دارد....

منابع مورد استفاده:

- کُتب استاد شهید مرتضی مطهری - انتشارات صدرا
- تفسیر نمونه- جمعی از نویسندگان- انتشارات دارالکتب الاسلامیه
- سایت پرسمان قرآنی
- سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین مسعود عالی

شورای فرهنگی بیمارستان مهدیه - اردیبهشت ۱۴۰۳